

تصور نمیشد که ساباج بتواند جوابی باین مکتوب بدهد زیرا مرضش خیلی شدت داشت ولی اتفاقاً در آن موقعی صبح که این مکتوب باو رسید حالش موقتاً قدری بهبودی یافته و مشغول خواندن مکتوب های سابق هیمس بود و باین واسطه در جواب مکتوب اخیر اینطور نوشت :

آقای عزیز : دیدار شما را با کمال میل استقبال می کنم ولی باز یاد آوری مینمایم که دیدن منظره من و منزلگاه غم انگیز من جز تزیید حزن و اندوه برای هیچ بیننده ای نتیجه دیگر ندارد .

بانتظار شما ساباج

دختر خام هندی

صبح همانروز دختر ساباج نیز که در کلکته بود در اثر خواندن مکتوب مادرش حرکت به لکناهور کرده بود وارد شهر مزبور شده و با اتفاق آن خانم انگلیسی که او را بسمت فرزندی بزرگ کرده و در این سفر هم همسفر او شده بود پس از قدری گردش در شهر منزل ساباج را پیدا کرده و بلا مانع بملاقات او رفتند .

ساباج که در بستر افتاده و اعضایش ابداً طاقت حرکت نداشت بمحض دیدن قیافه دخترش از جای برخاسته و نشست و آن طفل قشنگ را که مانند يك غنچه تازه شکفته و گرد آلود بنظر میآمد بروی قلبش چسبانیده و با شدت فشار داد و چندین بوسه از سر و صورت او کرد و سپس سیدل اشکش سرازیر شده و شروع کرد بضجه و ناله کردن بطوریکه دختر او و آن خانم انگلیسی هم نتوانستند جلو گریه خود را بگیرند و ساباج که طاقت نشستن زیاد نداشت پس از چند دقیقه در بسترش افتاد و قریب نیمساعت دخترش را بروی سینه خود نگاهداشته و هر دو با کمال شدت با صدای بلند گریه میکردند و آن قدر گریه و ناله آنها طول کشید که مأمور پرستار ساباج تصور کرد که او مرده و دخترش بر روی نعشش زاری می کند و باینخیال مضطربانه وارد اطاق ساباج شد ولی دید که ساباج هنوز زنده است .

پس از آنکه دختر ساباج از سینه مادرش جدا شده و در بالین او نشست خانم انگلیسی سؤالاتی از او راجع باین دختر نمود برای اینکه مطمئن شود که حقیقه

ساباج مادر اوست یا نه

خانم هندی در جواب او تمام آثار و علائم
طفل خود را از زمانیکه او را از خودش دور کرده و هم
قبل از آن وقت بیان نمود و اگر چه حالت روحی و محبت
شدید ساباج خود حاکی از صدق بیانات او بود ولی پس
از توضیحات مزبور بیشتر صدق اظهاراتش معلوم گردید.
آن روز شب شد و عصر مرض خانم رو بشدت گذارد و
تبش شدید و ضربان قلبش زیاد و بیهوش در بستر افتاد و چون مانند
در آن منزل مشکل بود خانم انگلیسی و دختر ساباج او ایل شب از
آنجا خارج و به مهمانخانه رفتند و آن شب را با قلبی افسرده
بصبح رسانیده و صبح پس از صرف چای مختصری از
مهمانخانه خارج و بطرف منزل ساباج رفتند ولی همینکه
وارد خانه شدند مامور پرستار خانم هندی بانها خبر داد
که ساباج قبل از طلوع آفتاب مرده و جنازه اش هنوز
در بستر است

معلوم است از شنیدن این خبر چه حالتی بیک دختر
مادر مرده دست میدهد فوراً ضربان قلبش شدید و بغض
کلویش را گرفت و با عجله بطرف اطاق مادر دوید و

خود را بروی نعش او انداخت و گونه های خشك شده و
استخوانهای دست او را متوالیاً میبوسید و سپس جنازه
را در بغل گرفت و آنقدر گریه کرد که بیحال و ضعف
شدیدی عارضش شد و ساکت گردید و خانم انگلیسی با
وجودیکه خودش در گریه کردن شريك دختر ساباج
بود او را تسکین میداد و نصیحت میکرد

این وضعیت تا یکساعت ادامه داشت و پس از آن
از طرف اداره پلیس مامورین غسل و کفن و دفن حاضر
شده و چون ساباج از هندیهای مسلمان بود مطابق
قانون اسلامی او را شسته و کفن نموده و برای دفن
بقبرستان مسلمانها فرستادند.

همین که منتظر ملاقات خانم هندی در آنروز
بود شب قبل را باخیال ساباج بسر برده و شب را باخیال
صبح و صبح را باخیال دو ساعت قبل از ظهر که ساعت
موعود بود باحالی مخلوط بحزن و فرح تمام کرد وقتی
ساعت موعود رسید مامورین تأمینات که قرار بود باتفاق
او بمنزل ساباج بروند نزد او آمدند و خبر مرگ خانم
هندی را باو دادند

درجه حزن و اندوهی که از شنیدن این خبر
خلاف انتظاراً به هیمس دست داد محتاج بتوضیف نیست
زیرا خوانندگان همه میدانند که يك عاشق دلشکسته‌ای
که مهمترین آرزویش دیدار معشوقه است پس از شنیدن
خبر مرك او چه حالی پیدا می کند. از شنیدن این
خبر هیمس مانند دیوانگان بطرف قبرستان دوید و وقتی
آنجا رسید که قبر کن مشغول کنندن قبر و جماعتی از
مردم دور قبر او جمع بودند. خواست کفن را از روی
نعش برداشته و صورت ساباج را به بیند که مامورین پلیس
مانع شدند تا چار در يك گوشه قبرستان دور از جماعت
نشسته و مشغول ادامه گریه خودش شد

خانم هندی را بخاک سپردند و جماعت همه با دل
محزون متفرق شدند ولی هیمس نمیخواست از قبر ساباج
جدا شود گویا در آنساعت آرزو داشت که او هم ملحق
به ساباج شده و در قبرستان هم آغوش او گردد، مدتی در
بالای قبر گریه کرد تا اینکه بالاخره پدر و برادر و چند
نفر از دوستانش او را راضی کردند که برخاسته و به
مذول برود.

مامور پرستار خانم هندی راجع باو میگوید :

آخرین شبی که این خانم زنده بود نصف شب حالش چندان سخت نبود ولی از نصف شب به بعد حالش فوق العاده شدید شد و رعشه باعضائش مستولی گردید و این حال او تا نزدیک صبح ادامه داشت و در آنوقت مرا خواست و گفت :

« یقین دارم امشب آخرین شب زندگی من است و خواهی نخواهی زندگانی را وداع میکنم ولی میل دارم یکدفعه دیگر در این ساعت آخر دختر قشنگم را به بینم . آیا ممکن است او را بمن برسانی ؟ »

گفتم « خانم چنین امری ممکن نیست و شما هم یقیناً زنده خواهید بود و فردا او را ملاقات مینمائید » از شنیدن این سخن آهی کشید و گفت :

« من میمیرم و بهزارها اشخاص بیگناهی که بحکم قوانین ظالمانه دنیا بقبرستان پناه برده اند ملاحق می شوم . من میروم و تنها افسوسم در این لحظه آخر حیات تصور حالت حزن انگیزی است که فردا دخترک من خواهد داشت ، من می میرم در حالیکه بزرگترین کتاب

فلسفه و افکار مهمترین فلاسفه را خواننده و هر چه ممکن
بوده خودم مطالعه کرده ام و عاقبت نفهمیدم که علت
ایجاد دنیا و این زندگیانی پر مشقت و جنایت آلود بشر
و بالاخره مرگ و حشت انگیز او چیست و طبیعت چه مقصودی
از این کار مجنونانه خود داشته است.

سپس گفتم سلام مرا بآن جوانی که فردا قبل
از ظهر برای دیدار من خواهد آمد برسان و چشمهایش
را روی هم گذاشت و بیدوش شد و بفاصله یکساعت روح
از جسمش پرواز نمود.

پس از مرگ ساج جرائد هند شروع بنوشتن
مقالاتی را جمع باو نمودند.

مجله « فیزیش مایک » را جمع باو مینویسد:

« ساج عضو یکی از بزرگترین فامیلهای هندوستان
و یکزن فیلسوف و دانشمند عالی مقامی بود که روزگار
باو فرصت نداد نتیجه افکار عالیهاش را تقدیم جامعه
بشریت نماید »

روزنامه پست کلکته مینویسد:

« آیات و مظاهر بزرگ طبیعت در هر لباس جلوه

گر میشوند و یکی از آنها ساباج خانم هندی بود که با شدیدترین طرزی زندگانی را وداع نمود.

مجله انگلیسی « رویو شادمیشن » مینویسد:

« ساباج؛ زن هندی که در لکنا هور مرد دارای

افکار ذیقیمتی بود؛ به چنین زنی فا حشه گفتن جنایت عظیم است »

همچنین بسیاری دیگر از مجلات و روزنامه های

هند و انگلیس در ضمن نوشتن شرح حال ساباج مطالبی

راجع باو نوشته اند که همه دلالت بر عظمت فکر و مقام

او میکنند و ذکر آنها باعث میشود که کتاب خانم هندی

از این مفصلتر و خوانندگانش بیشتر خسته شوند.

(ترقی)

(Arts)
(انجمن)



عصر جدید

مجله ایست هفتگی و مصور دارای مقالات اجتماعی
فنی ، اقتصادی ، فنی ، اجتماعی ، لطایف ادبی
و کلی جامع چیزی است که هر خواننده طالب است .
شما اطمینان میدهند که در هر نمره از آن مطالبی
پیدا یافت که احتیاج آنی اگر بان نداشته باشید احتیاج
ی پیدا خواهید کرد .

این مجله برای هر کسی که بخواهد نمونه ای از آن
بگیرد یک شماره مجانی میفرستد برای شما هم
ی نیست - که همین ساعت کارتی نوشته یک شماره مجانی
نواست کنید .



عجله کنید فرصت از دست می رود

همه میدانند که اخیراً برای دوستداران کتاب معامله فوق العاده سودمندی که پنج برابر منفعت دارد پیشنهاد شده و کتابخانه خاور تصمیم گرفته است برای ترویج کتاب و تهیه مشترکین ثابت و طبع کتب نافع عوض ده تومان که از طالب معامله بگیرد شصت جلد کتاب که بیست تومان قیمت دارد فوراً و ده تومان کتاب و کار چاپ در ظرف دو سال پس بدهد بیست تومانهم در معاملات آتی تخفیف منظور نماید

او میداند

شاید بعضی هاندانند که تا حال دوست نفر وجه داده و

از این مه

و پنجاه نفر هم از طالبین این معامله کتباً شرکت

اطلاع داده اند و فقط فرصتی که برای شرکت در این

منفعت تا وقتیست که آقایان دار طلبین وجوه خود را

بگیرند زیرا که فقط برای اشترک پانصد نفر کتاب و

وجود است و کسی در این معامله گوی منفعت را

بگذرد بدون اعمال فوراً ده تومان بکتابخانه خاور پرداخت

نماید این محسوب گردد

رت بیست در ولایات داخله بر عهده کتابخانه است